دوری از یاد خدا ؛ اولین علت رویارویی در کربلا

موضوع : دوری از یاد خدا ؛ اولین علت رویارویی در کربلا

قال الله تبارک و تعالی: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» [1]

مقدمه

دربارة این که چرا جمعیت انبوهی در مقابل امام حسین علیه السلام ایستادند؟ این که چرا مردم کوفه، بصره و اطراف، امام را یاری نکردند. استخراج این عوامل به درد امروز ما مي خورد، چون هم بحث های اخلاقی است و هم بحث های تربیتی است. همان گونه که قبلاً گفته شد شخصیت های تاریخ عوض می شوند، اما اصل جریان های حاکم بر تاریخ شبیه هم است. مثل واگن هایی که شبیه هم هستند مسافران آن فرق می‌کنند. اما همه روی یک ریل حرکت مي کنند. قرآن کریم و روایات ما وقتی داستان های تاریخی را نقل می کنند، انسان می بیند از اول تاریخ تا کنون بسیاری از عوامل مشترک است، حوادث با هم تفاوت دارد و افرادش فرق می کنند، اما آن علل و ریشه هایی که حوادث را می آفریند شبیه هم هستند.

علت ذلت و خواری قوم بنی اسرائیل

شما ملاحظه کنید قرآن کریم دربارة قوم بنی اسرائیل می فرماید: «وضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ»؛ اینها ذلیل و خوار شدند، پست شدند، غضب خدا را برای خودشان خریدند، چرا؟ می فرماید علتش چهار چیز است: اولاً: این ها به آیات خدا کافر شدند «ذلک بأنّهم کانوا یکفرون بآیات الله» و نشانه های خدا را انکار کردند. ثانیاً می فرماید: «يوَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ انبیا و شخصیت های بزرگ شان را از صحنه خارج کردند. ثالثاً می فرماید: «ذَلِكَ بِمَا عَصَواْ»؛ انسان های گنه کاری بودند، معصیت کار بودند. و در مقام چهارم مي فرماید: «وَّكَانُواْ يَعْتَدُون»[2]؛ تجاوزگر بودند. بنابراین چهار عامل کفر، آدم کشی، عصیان و روحیة تجاوزگری علت ذلت و خواری بنی اسرائیل بود. آیا امروز این روحیه در یهود و در اسرائیل نیست؟

لزوم تحلیل تاریخ

این خیلی مهم است که ما از تاریخ، ریشه های مشترک حوادث را استخراج کنیم. چه شد که چند هزار آدم مقابل پسر پیغمبر ایستادند؟ چه شد که چند هزار آدم در یک شب دور مسلم ابن عقیل را خالی کردند؟ اینها دلایل و ریشه هایی دارد که اگر استخراج شود خیلی مفید و قابل استفاده است. این کار در زندگی ما آثار تربیتی دارد و برای ما درس می شود و عاشورا را کارآمد و امروزی می کند. ما که نمی خواهیم فقط یک تاریخی نقل کنیم و بگذریم. مصیبتی بخوانیم، اشکی بریزیم و بگذریم. زینب کبری علیها السلام در مجلس دشمن صدا زد: «مَا رَأیتُ إلّا جَمیلاً»[3]؛ کربلا برای ما زیبا بوده، شهادت برای ما زیبا بوده. باید جنبه‌های زیبای آن را استخراج کرد. کدام جنبه های این مصیبت و این حادثة پر از غمی که در تاریخ اتفاق افتاد، زیبا بود؟ چه درس هایی داشت؟ چه نکته هایی داشت؟ این چیزهایی است که برای امروز ما مفید است.

علل رویارویی با امام در کربلا

بحث این است علل رویارویی با اباعبدالله علیه السلام در آن صف آرایی گسترده چه بود؟ علت ها دو گونه است؛ علت های درونی و علت های بیرونی. اگر توانستند سی هزار آدم را در مقابل امام حسین علیه السلام علم کنند، اگر امام حسین علیه السلام با این همه دعوت و نامه و پیام حدود هفتاد و چند نفر به همراه داشت که تعداد زیادی از آنها هم بستگان خود امام (فرزندان، برادران و فرزندان عقیل) بودند و افراد غیرفامیل حدود نصف جمعیت؛ یعنی سی- چهل نفر را تشکیل میدادند، چرا آنها به این سادگی توانستند افراد را جذب کنند؛ اما امام با آن حقّانیّت و امامت و عظمتش با این جمعیت اندک در کربلا حاضر شد؟ این مسأله دو علت دارد: درونی و برونی. من ابتدا در چند جلسة آینده علت های درونی آن را عرض می‌کنم تا بعد به علت های بیرونی آن برسیم. علت های درونی آن چیزی است که ما باید به آن توجه کنیم مخصوصاً به اثرهای اخلاقی آن برای خودمان. اولین علت، دوری از یاد خدا است. اگر در جامعه ای یاد خدا کمرنگ شود، آن جامعه به راحتی تن به گناه مي دهد. افراد آن جامعه به راحتی معصیت می کنند.

نشانه های فراموشی یاد خدا در زندگی

قرآن می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ». هر کس که در زندگی اش خدا را فراموش کند و یاد خدا را در زندگی اش کمرنگ کند چند نشانه دارد: 1- «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» [4]؛ خود فراموش می شود. مي دانید خود فراموش یعنی چی؟ یعنی دیگر برایش مهم نیست دنبال ابن زیاد باشد یا دنبال عمر سعد! وقتی انسان رها و بی هویت و تهی شد، موضع گیری هایش درست نیست. این آیه خیلی عجیب است. امام رضوان الله تعالی علیه، در تفسیر این آیه می فرماید: اگر کسی خدا را فراموش کرد، خدا او را به خودش واگذار می‌کند. و وقتی که انسان به خودش واگذار شد راحت زیر بار شیطان می رود. راحت زیر بار ظلم می رود. به راحتی با امام حسین علیه السلام می جنگد و برایش هم مهم نیست. در صبح عاشورا امام حسین علیه‌السلام در اولین خطبه ای که خواند همین مطلب را فرمود: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»[5]؛ ای جمعیتی که در مقابل من جمع شده اید، شیطان قلب هایتان را تسخیر کرده، خدا را فراموش کرده اید! لذا نور امام را نمی بینید. نور خدا را نمی بینید. نور دین را نمی بینید.

داستانها و شواهدی پیرامون خود فراموشی

مورد اول: عمر سعد در همین ده روز اول محرم که به کربلا آمده بود، چند ملاقات با افراد مختلف دارد که از او دعوت کردند جبهة دشمن را رها کند، اما نکرد. شخصی از قبیلة حمدان، که از اصحاب امام حسین علیه السلام است، می گوید: به امام حسین علیه السلام عرض کردم: آقا اجازه بدهید من بروم با عمر سعد صحبت کنم. آقا فرمود: فایده ندارد؛ اما برو. اجازه گرفت و رفت. او با عمر سعد همشهری بود، رفیق و دوست بود. می گوید: آمدم مقابل خیمة عمر سعد، دیدم نشسته و دارد شمشیرش را تیز می کند. ایستادم، هیچ نگفتم سرش را بالا گرفت و گفت: چرا سلام نمی کنی؟ «اَوَلَسْتُ مُسلِماً»؛ مگر من مسلمان نیستم؟ به هر حال تو وارد شدی، هر کسی به جایی وارد می شود باید سلام کند. این شخص به عمر سعد گفت: واقعاً تو فکر مي کنی مسلمانی؟ «هذا ماءُ الفُرات»؛ این آب فرات است که دارد موج مي زند، «تشربُهُ الکِلاب و الخنازیر»؛ حیوانات، پرنده و چرنده دارند از آن می خورند، آب آزاد است همه دارند از آن مي خورند، حال تو دور تا دور این آب را محاصره کرده ای و آب را بر فرزندان امام حسین بسته ای؟! شما با امام حسین جنگ دارید، بچة سه ساله و چهار ساله و هفت ساله چه گناهی کرده است؟ - این دیگر نهایت سبعیت (حیوانیت) است، این خوی اموی است. در جنگ صفین نیز معاویه آب را بست، دور تا دور آب را محاصره کرد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به آنجا رسید دید دور آب محاصره شده، حمله کردند و آب را آزاد کردند. وقتی آب آزاد شد، شخصی آمد گفت: یا امیرالمؤمنین شما هم آب را ببندید و مقابله به مثل کنید، آنها آب را بستند شما نیز آب را ببندید. امام فرمود: من این کار را نمی کنم. آب را بر دشمن نیز نباید بست، این ها تشنه می شوند و نیاز به آب دارند- می گوید گفتم: عمر سعد واقعاً تو فکر می کنی مسلمانی؟ آب را به روی بچه های کوچک بسته ای؟ عمر سعد وقتی متوجه شد که چرا من به او سلام نکردم، سرش را بالا گرفت و گفت: می دانی چیست؟ تو که مرا می شناسی، همشهری هستیم، بردار حمدانی! من می دانم این ها اهل بیت پیغمبرند، می دانم آزار این ها حرام است و جایز نیست. من مقام اینها را می دانم، اما چه کنم؟ من روی خون حسین با مُلک ری معامله کرده ام، با فرمانداری ری معامله کرده ام. اگر این معامله نبود آب را باز می کردم. دید فایده ندارد برگشت. وقتی این شخص برگشت امام حسین علیه السلام فرمود چه شد؟ صحبت کردی؟ عرض کرد: آقا صحبت کردم، اما عمر سعد روی خون شما معامله کرده است، لذا دیگر به خدا و دین و بچة کوچک فکر نمی کند و برایش مهم نیست.

علت اصلی بی هویتی ها و سردرگمی ها

اعراض از یاد خدا سه چهار علامت و چند اثر در زندگی انسان دارد. من آنها را برای شما می شمارم تا ببینید چقدر یاد خدا در زندگی تان جا دارد. یک اثر اعراض از یاد خدا، خود فراموشی و بحران هویت است. بعضی از جوان ها می گویند کلاف سر درگمم، نمی دانم در این دایره هستی کدام نقطه هستم؟ نمی‌دانم چرا احساس پوچی می کنم؟ چرا احساس کم ارزشی و بی هویتی می کنم؟ قرآن می گوید علت اصلی همة این ها قطع ارتباط انسان با مبدأ عالم و با خداست. می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ»؛ از کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»[6]؛ خود فراموش شدند، بحران هویت گرفتند، رها شدند و راحت به هر کاری تن می دهند.

مورد دوم: حبیب ابن مظاهر می گوید: من جلوی خیمه نشسته بودم، دیدم کسی دارد از جلوی دشمن می‌آید. نگاه کردم، دیدم قُرَّه ابن قیس حَنزَلی است. حبیب ابن مظاهر می گوید من او را می شناختم، آدم بدی نبود. تعجب کردم که در سپاه ابن زیاد چه کار می کند؟ جلو آمد، وقتی رسید گفت: حبیب، می‌خواهم با امام حسین ملاقات کنم. گفتم با امام حسین چه کار داری؟ گفت: عمر سعد مرا فرستاده، برای امام حسین پیامی دارم، می خواهم به ملاقاتش بروم. به او گفتم شمشیرت را بگذار برو سلاحش را گذاشت و رفت. وقتی ملاقاتش با امام حسین علیه السلام تمام شد، آمد. من او را نگه داشتم و گفتم: قره ابن قیس من که تو را می شناسم، آدم بدی نبودی، چه شد به سپاه ابن زیاد پیوستی؟ من علتش را نمی دانم اما نصیحتی می‌کنم؛ حالا که آمدی دیگر نرو. حالا که به بهانة ملاقات با امام حسین آمدی دیگر برنگرد. بیا پیش ما بمان. من قول مي دهم جدّش، رسول خدا تو را شفاعت کند و بهشت را برایت آماده کند، دیگر نرو. – خوشا به حال آنهایی که نصیحت پذیرند. خوشا به حال آنهایی که با یک موعظه، با یک تلنگر و با یک اتفاق بیدار می‌شوند- قدری تأمل کرد و گفت: من بروم. من پیام آور بودم، بروم پیغام امام حسین را برسانم برمی‌گردم. رفت و دیگر برنگشت.[7]

اهمیت غنیمت شمردن عمر

گاهی بعضی فرصت ها دیگر به دست نمی آید. گاهی بعضی فرصت ها قابل جبران و قابل تدارک نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اِنَّ اللَّیلَ والنَّهار یعملان فیک فاعمل فیهما»؛ شب و روز دارند روی شما کار مي کنند. – دیده اید تقویم چقدر تند جلو می رود، سال هشتاد و یک ، هشتاد و دو، هشتاد و سه، دائم ورق می خورد. همین که می خواهی تقویم را بخری، می بینی نصفش ورق خورده و تمام شده است، - حضرت می فرماید: روی تو عمل مي کنند، «یأخذان منک»؛ وقت تو را می گیرند، «فَخُذْ منهُما»[8]؛ تو هم از اینها استفاده کن. از شب و روزت بهره ببر، نگذار شب و روز واحدهای عمر تو را کم کنند اما تو نتوانی از شب و روز برای آیندة خودت استفاده کنی. قرآن مجید می فرماید: بعضی ها وقتی وارد صحرای محشر می‌شوند، وقتی عذاب و قیامت و حقایق را می بینند می گویند: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى علَى مَا فَرَّطتُ فِي جَنبِ اللَّهِ»[9] ای وای بر ما! ما چقدر کوتاهی کردیم، وای بر ما! ما چقدر کم گذاشتیم؛ اما دیگر فایده ندارد. اگر کسی در آن جا متوجه شد دیگر جبرانش ممکن نیست.

وصیت پدر شیخ بهایی به فرزندش

خدا رحمت کند شیخ بهایی و علمای گذشته و بزرگان ما را. شیخ بهایی می گوید وقتی وصیت نامة پدرم را باز کردم- اگر می خواهیم برای فرزندانمان وصیت نامه هم بنویسیم از بزرگان یاد بگیریم؛ از امیرالمؤمنین علیه السلام ، که سرتاسر وصیتش، اول سفارش به تقوا به نظم و به دین است. از حضرت امام، که وقتی وصیت می کند اول در مورد ثقلین، اهل بیت علیهم السلام و قرآن و ائمه سفارش می کند. شیخ بهایی مي‌گوید دیدم پدرم در اول وصیت نامه اش نوشته: پسرم، سه آیه را به عنوان وصیت برایت مي نویسم، تا عمر داری این سه آیه را فراموش نکن. این سه آیه چیست؟ 1- «أوَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ»[10]؛ ای انسان! مگر ما به تو عمر ندادیم؟ مگر ما به تو سرمایه ندادیم؟ آن را هدر نده. 2- «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»،[11] هر رتبه ای که داری؛ افسر نظامی هستی، کارمندی، کارگری، لیسانسی، دکترایی، خدا می فرماید: گرامی ترین شما نزد من باتقواترین است. یک وقت استاد نگاه می کند می بیند شاگردش دارد زودتر به بهشت می رود. یک وقت افسر می بیند یک درجه دار زودتر از او دارد به بهشت می رود. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ». می گوید سوم این آیه را برایم نوشت: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَايُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا»[12]؛ قیامت جای تفوّق طلبی و منیّت و غرور و هوی و کبر نیست.

هوی و کبر و عجب و شهوت و آز دروغ و خشم و بخل و غفلت و ناز

همه سر در کمینت می گذارند که تا چون بر تو ناگه دست یابند

ترک خشم و شهوت و حرص آوری هست مردی و رگ پیغمبری

سهل دان شیری که صف ها بشکند شیر آن است آن که خود را بشکند

علامات خدافراموشی

می دانید علامت های خدا فراموشی چیست؟ آنها را برایتان بشمارم و کمی کاربردی تر بحث کنیم. می‌دانید علامت آدم هایی که ارتباطشان با خدا ضعیف است چیست؟

1- ارتباط ضعیف با قرآن

این افراد با قرآن خیلی ارتباط ندارند. قرآن می فرماید آدم هایی که ارتباطشان با خدا ضعیف است، «وَ لاَيَزِيدُ الظَّالِمِينَ إَلاَّ خَسَاراً»[13]؛ وقتی قرآن می خوانند بدشان می آید. علاوه بر این که ارتباط خودشان با قرآن ضعیف است اگر کسی هم قرآن می خواند در وجود آنها اثر نمی گذارد. جوان های عزیز! ارتباطتان را با قرآن قوی کنید، سعی کنید حداقل روزی 5 آیه بخوانید و حفظ کنید، از حافظه هایتان بهره بگیرید. جزء سی ام را که آیات کوتاهی دارد به خاطر بسپارید. قرآن نورانیت عجیبی در زندگی انسان دارد. قرآن خودش نور است، قرآن منشأ نور است، قرآن کتاب انسان سازی است، گاهی یک آیه انسان را زیر و رو کرده است.

داستانها و شواهدی پیرامون تأثیر قرآن در دلها

مورد اول: جُبِیر مشرک است، پسرش در مدینه به دست مسلمان ها اسیر شده بود. پیغمبر خدا اعلام کرد هر کسی که پول (فدیه) بیاورد اسیرش را آزاد می کند. مقداری پول برداشت، آمد که فرزندش را ببرد. وقتی به مسجد رسید موقع نماز بود، صبر کرد تا پیغمبر نمازش تمام شود. اتفاقاً پیغمبر داشت سورة طور را می‌خواند، وقتی به این آیه رسید: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِع. مَا لَهُ مِن دَافِع»[14]؛ عذاب واقع شدنی است، هیچ برو برگردی ندارد و کسی نمی تواند جلوی آن را بگیرد، جرقه ای در دلش زد – خوش به حال آنهایی که از این جرقه ها در دلشان می زند، و خوش به حال آنهایی که نمی گذارند این جرقه ها خاموش شود. گاهی دیده اید که انسان می خواهد به گونه ای آتش روشن کند، کاغذ یا چیز دیگری می آورد که ابتدا یک آتش کوچکی ایجاد شود، مواظب است که این آتش کوچک خاموش نشود؟ من این را به شما بگویم که محرم همان جرقه است. ماه رمضان همان جرقه است، به قول آن شخصیت غربی که گفته بود دو چیز در شیعه جلوی فعالیت ما را گرفته، یکی مرجعیّت شیعه و دیگری امام حسین و عاشورا است. علت این که ما نتوانستیم بر شیعه غلبه کنیم یکی از دلایلش همین عاشورا و همین مجالس نصیحت و موعظه است. – جبیر همین که این آیه را شنید جرقه ای در دلش زد. خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله، این چه بود خواندید؟ پیغمبر اکرم فرمودند: این آیة قرآن بود. گفت: می شود یک بار دیگر بخوانید؟ پیغمبر یک بار دیگر این آیه را خواند. گفت: یا رسول الله! من مسلمان شدم، همین یک آیه مرا بس است. مسلمان شد، مشرک آمد، مسلمان برگشت. مشرک آمد موحد برگشت، به چه؟ با یک آیه از قرآن.

مورد دوم: سید قطب، صاحب تفسیر «فی زلال القرآن»می گوید: من به همراه پنج نفر با کشتی از مصر به آمریکا به (نیویورک) می رفتیم، در مسیر راه گاهی روی عرشة کشتی نماز می خواندیم، روز جمعه به این فکر افتادم که نماز جمعه را بخوانم، نماز را که خواندیم یک خانم ایتالیایی گریه کنان آمد پیش من و گفت: آقا این چیزهایی که شما می خواندی چه بود؟ - خیلی هم عربی متوجه نمی شد- گفتم کدام را می گویی؟ وقتی اشاره کرد، متوجه شدم دیدم سورة جمعه را می گوید: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ....»گفت: این سخنان در دلم نشست و اثر گذاشت. این خانم مسلمان شد و با شنیدن چند آیة قرآن فامیل هایش را هم مسلمان کرد.[15]

علت عدم تأثیر آیات قرآن بر برخی دلها

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نگذارید دیگران در عمل به این قرآن بر شما سبقت بگیرند. ای عزیزی که در گفتار و کلامت تندی، نیش و ناسزا به کار می بری! این قرآن می گوید: «وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»[16]؛ پاکیزه حرف بزنید. غیرمسلمانان گاهی به این توصیه عمل می کنند، اما ما عمل نمی کنیم. ای عزیزی که بدون استناد و بدون دلیل هر چیز را به هر کسی نسبت می دهی، قرآن می گوید: «قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً»[17]؛ محکم و مستدل حرف بزنید. این ها آیات ماست، می گوید کم نگذارید، لقمة حرام نخورید، ربا نخورید. این ها همه آیات قرآن است. گاهی انسان نگاه مي کند می بیند عملکرد غیر مسلمان – نمی‌گویم همیشه این گونه است- با بعضی از این آیات منطبق تر است. فرهنگ زندگی ما باید قرآنی باشد. من بارها این مطلب را در مجالس عرض کردم، مرحوم مجلسی می گوید من بیش از هزار مریض را با سورة حمد درمان کردم. چگونه است که یک سورة حمد می تواند این تأثیر را بگذارد؟! چگونه است که یک آیه مي تواند یک انسان را زیر و رو کند، اما من یک عمر می خوانم و بر من اثر ندارد؟! علتش دوری از یاد خدا است. بحث ما این است، اولین علت رویارویی سی هزار نفر با امام حسین علیه السلام ، اعراض از یاد خدا بود. امام حسین علیه السلام در صبح عاشورا فرمود: شما خدا را فراموش کرده اید که مقابل ولی خدا ایستاده اید، شیطان یاد خدا را از دل شما برده است که این گونه در مقابل من صف آرایی کرده اید. نشانه های کمرنگ شدن یاد خدا در زندگی چیست؟ یکی از آنها کمرنگ شدن قرآن در زندگی است.

2- بی توجهی به نماز و عبادت

علامت دوم: قرآن می فرماید انسانی هایی که یاد خدا در زندگی شان کمرنگ است و ارتباطشان با خدا ضعیف است، نمازشان با کسالت و بی حالی است. «إِذَا قَامُواْ إِلَى الصَّلاَةِ قَامُواْ كُسَالَى»[18]؛ نماز را با کسالت و بی حالی می خوانند. این را مخصوصاً برای نوجوان ها و جوانان عرض مي کنم سعی کنید حلاوت و شیرینی نماز و حلاوت نماز اول وقت را بچشید. نماز برایتان آن قدر شیرین باشد که اگر یک روز برای نماز صبح خواب ماندید واقعاً آن روز برایتان سیاه و تاریک باشد. این گونه نباشد که پدر و مادر دائم به شما تذکر نماز بدهند، نماز حرف زدن و گفت و گوی با خداست، باید با علاقه خوانده شود.

داستان و شاهدی پیرامون اهمیت نماز

جعفر بن ابی طالب علیهما السلام بعد از سال ها هجرت به حبشه، وقتی از آن جا برگشت، روز پیروزی جنگ خیبر با همسرش خدمت پیغمبر آمد- آنها به دستور پیغمبر چندین سال به حبشه رفته بودند روزی که برگشتند تازه نبرد خیبر پیروز شده بود- پیغمبر بسیار خوشحال شد. جعفر برادر امیرالمؤمنین است، جعفر طیّار معروف است. می گویند رسول خدا همین تعبیری را که راجع به حضرت علی دارد، گاهی دربارة جعفر ابن ابی طالب هم می فرمود؛ جعفر از من است و من از جعفرم. خیلی او را دوست داشت- وقتی برگشت پیغمبر به استقبالش آمد و فرمود: من نمی دانم امروز برای پیروزی خیبر خوشحال باشم یا برای آمدن جعفر؟ یعنی پیغمبر این قدر خوشحال شد. پیامبر فرمود: جناب جعفر ابن ابی طالب، ما می‌خواهیم به تو جایزه بدهیم، سال ها به دستور پیغمبر مأموریتت را انجام داده ای، می خواهیم حق مأموریتت را بدهیم، چه می خواهی؟ - وضع پیغمبر هم در آن زمان خوب بود، چون جنگ های زیادی شده بود و غنایم زیادی هم به دست آمده بود. مخصوصاً در خیبر هم غنائمی به دست آمده بود،- چه می‌خواهی؟ ملک می خواهی به تو بدهیم، شتر و گوسفند در اختیارت بگذاریم؟ یا می خواهی به تو نمازی بیاموزم که این نمازت در تاریخ بماند؟ گفت: یا رسول الله، نماز. اگر من باشم می گویم یا رسول الله فعلاً مال دنیا را بده، نماز در جای دیگر هم پیدا می شود. او گفت: یا رسول الله نماز.- نماز جعفر طیار خیلی هم وارد شده است، امام صادق علیه السلام فرمود: من هر مشکلی که داشتم با این نماز رفع کردم. این نمازی که شاید خواندنش 15 دقیقه یا 20 دقیقه وقت مي گیرد برای حاجات و گره های بزرگ راه گشاست. او این نماز را بر همه چیز ترجیح داد.[19] این کسی که این گونه هست و این گونه انتخاب و گزینش می‌کند، این ارتباطش با خدا قوی است، این نشانة بندگی خداست. عزیزان! دومین علامت افرادی که یاد خدا در زندگی شان کمرنگ است این است که به نماز بی توجهند، نماز برایشان سنگین است. امام صادق علیه السلام فرمود: «شیعه های ما را سه جا امتحان می کنید، 1- موقع نماز اول وقت. 2- برادری؛ یعنی چقدر در حق مردم کمک می کند و رفع نیاز می کند. 3- رازداری.[20]

پس از کجا بفهمیم که یاد خدا در زندگی ما کمرنگ است، قرآن می گوید: 1- علامتش این است کسی که یاد خدا در زندگیش کمرنگ است خود فراموش است. دچار بحران هویت است. کلاف سردرگم است. و «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا»[21] 2- علامت دیگر این است که ارتباطش با قرآن کم است. از کلام خدا اعراض می کند. 3- نماز را با کسالت مي خواند، از نماز لذت نمی برد.

3- عدم مقاومت در مقابل گناه

خداوند در قرآن می فرماید: «يُسَارِعُونَ فِي الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»[22] یک علامت دیگر این است که راحت به گناه تن می دهد و در مقابل گناه مقاوم نیست. مشاهده می کنید که بعضی ها در مقابل گناه زود خم می شوند، خاضع می شوند؛ در مقابل غیبت، تهمت، معصیت، لقمة حرام. اما بعضی ها مقاومند. بنابراین یک علامت کسی که از یاد خدا اعراض کرده این است که: « يُسَارِعُونَ فِي الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»دنبال گناه می دود، به جای این که « يُسَارِعُونَ فِي الخيراتِ»[23]؛ دنبال کار خیر بدود، «يُسَارِعُونَ فِي الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»

4- عدم حق پذیری

علامت دیگر این است که قرآن مي فرماید: حق پذیر نیست، گویا کور است، گویا کر است؛ «لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ»[24]؛ چشم دارد ولی نمی بیند، گوش دارد ولی نمی شنود. بعضی ها فریاد «اباعبدالله»را در روز عاشورا نشنیده اند! فریاد اصحابش را نشنیده اند! فریاد فرزندانش را نشنیده اند! چرا؟ اگر کسی از یاد خدا اعراض کرد، یک علامتش این است که زیر بار حق نمی رود، حق پذیر نیست، امور برایش مشتبه می شود، حق و باطل را نمی تواند تشخیص بدهد، قدرت تشخیص از او سلب می شود. امان از زمانی که آدم، حق و باطل را خلط کند! در جنگ جمل کسی پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، نگاهی کرد و گفت: آقا! حق با شماست یا با دشمن؟ آقا فرمود: چه سئوالی می کنی؟ - من این را عرض می کنم معلوم است، «علیّ مع الحقّ وَ الحَقّ مَعَ علیّ»، جای تردید ندارد. ابوموسی اشعری مردم را جمع کرد، گفت: مردم! جنگ علی با سپاه مقابلش یعنی سپاه عایشه، فتنه است. در خانه هایتان بنشینید، بیرون نیایید. این فرد مشکل دارد، این فرد نمی تواند حق و باطل را تشخیص دهد. سعد ابن ابی وقاص نزد حضرت علی علیه السلام رسید گفت: یا امیرالمؤمنین! برای من سخت است که با اینها بجنگم، این ها مسلمانند، نماز می خوانند. چرا برای او سخت است؟ چون تشخیص ندارد. اما عمار یاسر گفت: اگر آقا بگوید شمشیر را از این طرف بدنت فرو کن از آن طرف بیرون بیاور می گویم: چشم. به خود تردید راه نمی دهم. چرا؟ چون او حق را می شناسد.

مشکل بزرگ مردم کوفه

عزیزان! یکی از مشکلات عمدة مردم کوفه این بود که حق و باطل را نمی شناختند. می دانید که کوفه یک شهر جدید التأسیس بوده است، سال 17 هجری خلیفة دوم به دست سعد ابن ابی وقاص این شهر را بنا کرد، یک جمعیت ترکیبی مهاجر در آنجاست، آنجا غالباً مهاجرین و افرادی از اهالی ایران و جاهای دیگر بودند، عرب ها هم زیاد بودند؛ اما مردمی بودند که اغلب آنها با مبانی دین آشنا نبودند و اشکال عمده این بود که حق را از باطل تشخیص نمی دادند. – امیرالمؤمنین علیه السلام به این شخص فرمود: این چه سئوالی است؟ گفت: آقا اگر شما داماد پیغمبر هستید آن طرف هم که همسر پیغمبر است. اگر شما پسرعموی پیغمبر هستی، زبیر هم پسر عموی پیغمبر است. پس هر دو فامیل هستید، هر دو آشنا هستید، هر دو هم نماز می خوانید، هر دو هم می گویید قرآن، هر دو هم می گویید خدا. می دانید چرا شبهه ایجاد کردند؟ گاهی می گویند مواظب باش برایت شبهه پیدا نشود، یا اگر شبهه پیدا شد آن را حل کن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شبهه را به این خاطر شبهه مي گویند، که شخص باطل را شبه حق می کند. یک چهرة محقانه به آن می دهد و شما را دچار تردید می کند، به این خاطر به آن شبهه می گویند. این شخص نگاه مي کند می بیند آن طرف نماز است این طرف هم نماز است، آن طرف قرآن است، این طرف هم قرآن است، برایش تردید پیدا شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برو حق را بشناس، باطل را بشناس، بعد بیا این سئوال را از من بپرس.

خلاصه بحث

اگر کسی یاد خدا در زندگیش کمرنگ باشد، این چند علامتی که گفته شد، نشانه هایش است: بحران هویت، خود فراموشی، بی توجهی به قرآن، سستی در نماز، کسالت در نماز و عبادت و عدم تشخیص حق و باطل، این ها آثار اعراض از یاد خداست؛ لذا قرآن می گوید: همیشه به یاد خدا باش. هر صفحه ای از قرآن را که باز می کنید، مرتب سخن از خداست: به سوی او برمی گردید، به سوی او رجعت می کنید، «أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوب»،[25] «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّة. ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّة»،[26] «يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ».[27] چرا هر صفحه ای از قرآن را که باز می کنید، به شکلی اسم خدا آمده است؟ چون این شاه بیت است و این کلید موفقیت انسان است و فراموشی اش نقطة سقوط انسان است. عرض من در اولین علت رویارویی یعنی اعراض از یاد خدا تمام شد، ان شاء الله عوامل دیگرش را در بحثهای آینده خواهم گفت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1]. حشر، 19.

[2]. بقره، 61.

[3]. بحارالانوار، ج 45، ص 115؛ اللهوف، ص 160؛ مثیرالاحزان، ص 90.

[4]. حشر، 19.

[5]. مجادله، 19.

[6]. حشر ، 19.

[7]. الارشاد، ج 2، ص 85؛ بحارالانوار، ج 44، ص 384.

[8].غررالحکم، 2789.

[9]. زمر، 56.

[10]. فاطر، 37.

[11].حجرات، 13.

[12]. قصص، 83.

[13]. اسراء، 82.

[14]. طور، 7-8.

[15]. تفسیر فی ضلال القرآن، ج 4، ص 422 ذیل آیه 38 سوره مبارکه یونس به نقل از تفسیر نمونه، ج 8، ص 292.

[16]. حج، 24.

[17]. احزاب، 70.

[18]. نساء، 142.

[19].پیغمبر و یاران، ج 2، ص 157.

[20]. بحارالانوار، ج 65، ص 149؛ اعلام الدین، ص 130، الخصال، ج 1، ص 130.

[21]. طه، 124.

[22]. مائده ، 62.

[23]. آل عمران، 114.

[24]. اعراف، 179.

[25]. رعد، 28.

[26]. فجر، 27- 28.

[27].انشقاق ، 6.